بیایید این دانشگاه را ملّی نکنید!

نقدی بر اقوال دکتر جواد طباطبایی در باب «دانشگاه ملی»

■ محمدصادق مؤدب ■

■ دانشگاه ملی یعنی چه؟

اخیراً مطالبی از آقای دکتر جواد طباطبایی منتشر شده که در آن به مسأله «دانشگاه در ایران» و مشکلات آن اشاره شده است. البته هر عارف و عامی دانشگاهی یا غیردانشگاهی با مشکلات سر و کار دارد و از آنجا که دانشگاه باید متکفل و متولی «علم» باشد و از آنجا که با علم است که کارها سامان و نظم پیدا می‌کند و مشکلات مرتفع می‌شود، افراد در این‌باره که «آیا دانشگاه حرفی در باب مسائل و مشکلات دارد یا نه؟» و «آیا کاری از دانشگاه برمی‌آید یا نه؟» می‌توانند صاحب نظرات و اقوال مختلفی باشند.

اما مطلب اینجاست که کسی با سابقه علمی آقای دکتر طباطبایی، آیا این مسأله را بهتر از سایرین فهمیده است و مطلبی نو آورده است یا خیر؟ و بلکه اصلاً آیا ایشان متوجه مساله ما- عموماً- و مسأله دانشگاه -خصوصاً- هستند یا اصلاً ملتفت آنچه می‌فرمایند هم نیستند؟

آقای دکتر طباطبایی درباره مشکلی اساسی که حتی تحصیلکردگان خارج از کشور نیز تا به حال ملتفت آن نشده‌اند، آورده‌اند: «نزدیک به نیم قرن پیش، برای ادامه تحصیل به فرانسه رفتم اما سپس به دلایلی مجبور شدم به دانشگاه‌هایی در کشورهای دیگر هم بروم. اول به چند دانشگاه اروپایی غیر از فرانسه رفتم و بعد از انقلاب در ایران، به چند دانشگاه آمریکایی؛ در این گشت‌وگذار بود که بتدریج به نکته بسیار مهمی پی بردم. نکته مهمی که اکثر ایرانیانی که در خارج از کشور تحصیل می‌کنند، به‌عنوان یک مسأله و یک گره متوجه آن نمی‌شوند.

از دوره قبل از انقلاب، ایرانیان عمدتا از دانشگاه‌های ایران لیسانسی می‌گیرند و بعد می‌روند آنجا ۳-۲ سالی درس می‌خوانند و در چیزی تخصصی پیدا می‌کنند و سرانجام برمی‌گردند به ایران و استاد دانشگاه می‌شوند.

اینطور که ما ایرانیان رفتیم و آمدیم، مسأله خیلی مهمی را متوجه نشدیم!»

و آن مساله خیلی مهم چیست؟

«مسأله مهم این است که دانشگاه‌های مهم اروپا و بعد آمریکا، دانشگاه‌های ملی آن کشورها هستند! ما فکر می‌کردیم می‌رویم فرانسه، علم می‌آموزیم و علم هم یک چیز جهانی و سهم تمام بشریت است، ما هم چیزهایی را یاد می‌گیریم و آنها هم به ما یاد می‌دهند و می‌آییم ایران، دوباره آن آموخته‌ها را ادامه می‌دهیم.

من فهمیدم اینطور نیست. در فیزیک و شیمی و ریاضیات و... شاید اینطور باشد اما در علوم انسانی از همان آغاز مشکل داریم.

خیلی‌ها می‌روند، می‌آیند، ۳۰ سال درس می‌دهند، بازنشسته هم می‌شوند و باز متوجه نمی‌شوند که چنین مسأله‌ای است».

تا اینجای فرمایش- در بادی نظر- صحیح می‌نماید اما باید دید مقصود از «دانشگاه ملی» چیست. ایشان از این مطلب عبور می‌کنند و با ذکر مثالی ادامه می‌دهند: «به عنوان مثال، می‌رویم آنجا و اگر انگلیسی بلد باشیم در کلاس درس استادی می‌نشینیم و او درباره Subject صحبت می‌کند. استاد فکر می‌کند ما فهمیده‌ایم؛ ما هم فکر می‌کنیم فهمیده‌ایم که او چه گفته است ولی اصلا نمی‌فهمیم او چه می‌گوید چرا که او از Subject چیزی می‌فهمد که پشت آن، چندین سده بحث فلسفی اساسی دارند ولی ما اصلا آنها را نمی‌دانیم».

جز این نیست که در فرهنگ لغت جست‌وجو کرده‌ایم و دیده‌ایم که نوشته است Subject یعنی فاعل، فاعل شناسایی، مسند و چند معنای دیگری که دارد. خب! می‌رویم آنجا و فکر می‌کنیم Subject همین است.

آقای طباطبایی گفته‌اند: «دانشگاه تهران به ضرورتی تأسیس شد» باید گفت وقتی مؤسسان دانشگاه تهران، خود از آگاهی و خودآگاهی تاریخی عاری بوده‌اند، چه ضرورتی را تشخیص داده‌اند و بر اساس کدام تشخیص، عمارت و ابنیه ساخته‌اند؟ این ضرورت هم مثل سایر ضرورت‌های آن زمان، مثل ضرورت کلاه پهلوی و راه‌آهنی که هیچ ۲ شهری را به هم متصل نکرد، ضرورتی قلابی بود و ناظر به حل هیچ مسأله و مشکلی از مشکلات کشور نبود

درحالی‌که کلمات که فقط کلمات نیستند. کلمات با خودشان تمدن و فرهنگی را حمل می‌کنند. این را زمانی که من دانشجوی دانشگاه تهران بودم، یکی از استادان قدیمی ادبیات فارسی آنجا به من گفته بود و آن زمان به نظرم حرفی خنده‌دار می‌آمد. بعدها فهمیدم معنایش چیست. او به خارجی‌ها فارسی درس می‌داد. می‌گفت یک دانشجوی فرانسوی داشتم که روزی به من گفت: «بعد از این همه مدت، من فهمیدم «فنا» یعنی چه و معادلش را هم پیدا کرده‌ام ولی هرچه فکر می‌کنم نمی‌فهمم آدم چطور فانی می‌شود». فنا را در فرهنگ لغت دیده بود و فکر می‌کرد فنا همان مردن است و نمی‌فهمید آدم زنده چطور فانی است. بار فرهنگی که هرکدام از ما، هیچ هم که از عرفان ندانیم حدودا می‌فهمیم که چه می‌گوییم یا شعری که می‌خوانند را کمی می‌فهمیم، آن دانشجو نمی‌فهمید. حق با او بود. این مسأله، گره بسیار مهمی است. من چند سالی که رفتم و درس خواندم، فکر کردم بعدا هم آنجا معلم دانشگاه بشوم اما نشدم! بعدها با خودم فکر کردم که خب! یک جایی از کار، یک ایرادی دارد. می‌شود آن ایراد را دولتی و سیاسی فهمید اما من فهمیدم که کلمات اینها را بدرستی نمی‌فهمم و اینها هم زبان مرا بدرستی نمی‌فهمند. دوباره و چندباره سعی کردم و هر زمانی هم در یک دانشگاه و موسسه تحقیقاتی در کشورهای مختلف اروپا و در آمریکا بودم و آنگاه نکته بسیار مهمی را متوجه شدم و آن این بود که کشورهای اروپایی و آمریکایی، «علوم انسانی ملی» دارند و دانشگاه‌شان، «دانشگاه ملی» است!

حالا این سخن به چه معناست؟

به این معنا که اگرچه ما فکر می‌کنیم دانشگاه برلین، دانشگاه رم یا دانشگاه پاریس دانشگاه‌هایی هستند که علم جهانی را درس می‌دهند و این درست است اما در اصل، اینها دانشگاه‌های مهمی هستند به این اعتبار که «دانشگاه ملی» هستند و به همان اعتبار است که دانشگاه‌هایی جهانی شده‌اند.

در سال‌هایی که در دانشگاه تهران گذراندم، اول دانشجو بودم، بعد معلم شدم، سپس فهمیدم این دانشگاه ما اصلا دانشگاه نیست، چون «دانشگاه ملی» نیست. موضوع دانشگاه ما، ملت ایران و کشور ایران نیست. دانشگاه ما ملی نیست چون موضوع دانشگاه ما، ایران نیست. برای این واژه «موضوع» ۲ کلمه در زبان‌های اروپایی وجود دارد؛ یکی Subject است. مثلا می‌گویند راجع به چه صحبت می‌کنیم یا راجع به چه صحبت می‌کردیم که به اینجا رسیدیم؟ آنجا کلمه موضوع را با واژه Subject بیان می‌کنند اما یک موضوع دیگر هم هست، شبیه آنچه علما از قدیم می‌گفتند تمایز علوم به موضوعات آنهاست. این موضوع، Object است. اینجا کلمه «موضوع» فارسی که در واقع از عربی آمده است، ترجمه هر دو واژه Subject و Object می‌تواند باشد. دانشگاه ما «موضوع» دارد یعنی Subject یعنی یک چیزهایی را -رطب و یابس- به هم می‌بافد و تحویل می‌دهد و یک مدرک هم به فارغ‌التحصیلان می‌دهد اما دانشگاه در کشورهای اروپایی، موضوع به معنای Object دارد، یعنی مثلا فلسفه‌ای که مال یونان است، فلسفه یونانی است یا فلسفه جدید آلمان که مهم‌ترین فلسفه جدیدی است که در بخش مهمی از دنیا پخش شده، فلسفه آلمانی است. بسیاری از علوم اجتماعی جدید از دل این فلسفه‌های جدید بیرون آمده‌اند اما این فلسفه از آغاز آلمانی بوده. فلسفه فرانسوی نیز همین‌طور است. اینها قبل از هر چیز، مسأله خودشان را موضوع قرار داده‌اند. مثلا مسأله جامعه‌شناسی آلمانی که «ماکس وبر» نماینده بزرگش است، با ده‌ها نفر آدمی که دور و برش بودند، افراد قبل و بعد از وی، بخش مهمی از مسأله‌اش در درجه اول، خود آلمان است. آنها با تعمیم یک موضوع خاص یعنی یک Object خاص که کشور خودشان باشد، علم جهانی را تولید کرده‌اند. به عبارت دیگر، مباحث خودشان و موضوع خودشان را جهانی کرده‌اند. دانشگاه ما از آغاز، دانشگاه ایرانی نبوده است. منظورم این نیست که مثل «جلال آل‌احمد» که حرف‌های بی‌ربط بسیاری زده است، مثلا «پرچم غربزدگی بر بام...» و از این حرف‌هایی که نه سر دارد نه ته، از این چیزها بگوییم. او که اصلاً دانشگاه نرفته بود و نمی‌دانست دانشگاه یعنی چه. دانشگاه ما نتوانسته است از آغاز تاکنون، دانشگاه ملی باشد یعنی موضوع آن، ایران و فرهنگ و تمدن ایرانی باشد و اگر اینطور می‌بود یا اگر یک روزی اینطور باشد، دانشگاه ما خواهد توانست به نظام علم جهانی ربط پیدا کند و الا همین خواهد بود که امروز است! فارغ‌التحصیل و کارمند ثبت‌احوال و... [بیرون خواهد داد] و بعد بازنشستگی و باز دوره دیگر و دوباره [و] دوباره... و الان هم که به این ابتذال کشیده شده است که هم رساله می‌نویسند و هم سفارش مقاله می‌دهند و هم درس می‌دهند که دیگر خودتان می‌بینید و وضع بدتر از این هم خواهد شد. تازه! من انتقادم به دانشگاه تهران است که برای خودش دانشگاهی بود نه جاهای دیگر که گاهی یک نفر نیست که بتواند درست فارسی حرف بزند! مشکل اصلی ما این است که ما «موضوع» خودمان نیستیم. ملتی هم که نتواند خودش را به عنوان مسأله تعریف کند و به‌عنوان موضوع توضیح بدهد و منطق ملت بودن خودش را تحقیق کند، معلوم است نمی‌تواند علم تولید کند. [آنگاه] هر کس مقلد آنجایی خواهد شد که رفته و درس خوانده است. انگلیس‌رفته‌ها از انگلیس و فرانسه‌خوانده‌ها از فرانسه و آمریکاخوانده‌ها از آمریکا و دیگران از جای دیگر تقلید می‌کنند. هرکسی از یک جایی آمده و ساز خودش را می‌زند. برای اینکه علم آنجا را آورده اینجا و مقلدانه و در سطح بسیار پایین دارد عرضه می‌کند. بنابراین طبیعی است با این وضعیت برای ما دانشگاه درست نشود». در باب نظر آل‌احمد راجع به دانشگاه تهران مفصل‌تر گفته‌اند: «جمله جلال آل‌احمد نمونه غرض‌ورزی کامل است و اگر بخواهیم از یک مُثُل بی‌ربط حرف‌زدن نام ببریم، می‌توان او را نام برد. آل‌احمد مقدار زیادی سخنان منفی درباره دانشگاه تهران گفته است اما آنچه نگفته این است که دانشگاه تهران به ضرورتی تأسیس شد. یعنی آنانی که دانشگاه تهران را تاسیس کردند، متوجه شده بودند در بخش‌هایی از نظام اجتماعی ما اشکالات مهمی ظاهر شده که با امکانات علم قدمایی ما آنها قابل حل‌وفصل نیستند. اینکه بگوییم «دانشگاه تهران پرچم استیلای غرب‌زدگی بر بام ایران و...» است شاید به لحاظ ادبی و تمثیلی اهمیتی داشته باشد اما به کل حرف بی‌ربطی است و حرف کسی است که دانشگاه نرفته و نمی‌داند دانشگاه چیست».

چند مدعا در اقوال آقای دکتر طباطبایی هست که ذیل عناوینی آنها را بررسی می‌کنیم.

■ آیا دانشگاه تهران بر اساس ضرورتی تأسیس شد؟

آقای دکتر طباطبایی گفته‌اند: «دانشگاه تهران به ضرورتی تأسیس شد. یعنی آنانی که دانشگاه تهران را تاسیس کردند، متوجه شده بودند در بخش‌هایی از نظام اجتماعی ما اشکالات مهمی ظاهر شده که با امکانات علم قدمایی ما قابل حل‌وفصل نیست. اینکه بگوییم «دانشگاه تهران پرچم استیلای غرب‌زدگی بر بام ایران و...» است شاید به لحاظ ادبی و تمثیلی اهمیتی داشته باشد اما به کل حرف بی‌ربطی است و حرف کسی است که دانشگاه نرفته و نمی‌داند دانشگاه چیست». این فرمایش با آنچه از تأسیس دانشگاه تهران نقل شده، مطابقت ندارد. ابتدا چند نقل قول در باب تأسیس دانشگاه تهران و چگونگی این تأسیس را از نظر می‌گذرانیم. ابتدا عباراتی از «علی‌اصغر حکمت»: «در یکی از شب‌های فرخنده اواخر بهمن ۱۳۱۲ جلسه هیأت وزرا در حضور شاه در عمارتی که اکنون مقر کاخ ملکه پهلوی است تشکیل شده بود. سخن از آبادی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید در میان آمد. مرحوم فروغی (ذکاءالملک) رئیس‌الوزرا در این باب به شاهنشاه تبریک گفت. دیگر وزیران نیز هر یک به تحسین و تمجید زبان گشوده بودند. نوبت به بنده نگارنده رسید که به سمت کفیل وزارت معارف در آن میان حاضر بودم. گویا خداوند متعال به قلب من الهام کرد که عرض کردم: «در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست ولی نقصی که دارد این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص «اونیورسیته [université]» ندارد و حیف است این شهر نوین از همه بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از اندک تأملی یک کلمه گفتند: «بسیار خب! آن را بسازید». در جلسه بعد هیأت وزراء، [رضاشاه] در آغاز به وزیر مالیه مرحوم علی‌اکبر داور، رو کرده و فرمودند: «در بودجه سال آینده، مبلغ ۲۵۰ هزار تومان به وزارت معارف اعتبار بدهید که به مصرف ساختمان مدرسه برسانند». چند روز بعد که بودجه سال نو تدوین و تنظیم شد و به تصویب رسید، وزیر مالیه اضافه بر اعتبار مقرر سال قبل، مبلغ مزبور را جهت ساختمان مدارس در فصل مخصوص گنجانیده و قبل از نوروز ۱۳۱۳ به تصویب رسید و به وزارت معارف هم ابلاغ شد و من مأمور و مکلف شدم که ساختمان دانشگاه را آغاز کنم».

پس در یک کلام قرار بوده «عمارتی» ساخته شود تا تهران هم مانند سایر شهرهای نوین باشد و از بلاد بزرگ عالم در داشتن «چنین عمارتی» عقب نباشد. همین دلیل بر تأسیس دانشگاه را در سخن فروغی هم می‌توان دید. محمدعلی فروغی، رئیس‌الوزرا در مراسم افتتاح رسمی دانشگاه تهران چنین نطق کرده است: «خاطر محترم آقایان مسبوق است که چندی پیش قانونی از مجلس شورای ملی گذراندیم برای تأسیس دانشگاه و این لفظی است که به معنای اونیورسیته اختیار کرده‌ایم. این قانون باید مجرا شود و دانشگاه تأسیس گردد. یکی از لوازم حسن جریان امور دانشگاه بنا و عمارت مناسب است. هر چند بر حسب ظاهر تعلیم و تعلم علم در عمارات کهنه و متعارفی هم ممکن است ولی اگر درست تأمل کنیم، تصدیق خواهید فرمود که مقتضیات امروزی ایجاب می‌کند که بنای آن مناسب باشد و این فقره کمال اهمیت را دارد. شروع به بنا هم کرده‌ایم و عن‌قریب بنای عالی و شایسته خواهیم داشت که همه شُعب دانشگاه در آن جمع خواهد بود. اما البته چنین بنای عظیمی در مدت قلیل به اتمام نمی‌رسد. از طرف دیگر تسریع در امر معارف واجب است و جایز نیست که به انتظار انجام عمارت بیکار بنشینیم، بنابراین با همین وسایل فعلی دانشگاه را دایر می‌کنیم تا ان‌شاءالله پس از اتمام عمارت، کار دانشگاه بر وفق دلخواه کامل شود». البته به‌رغم قول فروغی، تعلیم و تعلم علوم و صناعات در دوران پیش از تأسیس دانشگاه تهران هم در ایران بوده و دانشگاه تهران از اجتماع مدارس عالی علوم و فنون و صناعات (مدرسه علوم سیاسی، مدرسه عالی حقوق، مدرسه طب، مدرسه عالی فلاحت و صنایع روستایی و...) شکل گرفت. پس با تأسیس دانشگاه تهران و جمع آوردن این مدارس، تسریعی در امر تعلیم و تعلم به وقوع نپیوسته است. همینطور به‌رغم قول آقای دکتر طباطبایی توجه اولیه به علوم و صناعات، منجر به تأسیس دانشگاه تهران نشده بلکه به این علوم و صناعات، پیش از دوره پهلوی هم توجه شده بود و شاید این توجه باعث تأسیس همین مدارس شده بود که دانشگاه تهران از اجتماع آنها متشکل شد و از این میان دارالفنون سابقه مشهوری دارد. در یک کلام، در دوره پهلوی بحث بر سر نظم علمی و نظام دانش نبود و دانشگاه تهران هم بر اساس ضرورت چنین نظمی یا لزوم حل مسائل تأسیس نشد یا لااقل نگارنده مستندی برای چنین ادعایی نیافت، بلکه به عکس می‌توان گفت مؤسسان دانشگاه تهران چه مرحوم دکتر عیسی صدیق چه علی‌اصغر حکمت و چه محمدعلی فروغی و چه دیگران، توجهی به «نظام علم» یا «ضرورت علم جدید» یا امثال آن نداشته‌اند و این از آثار قلمی ایشان هم برمی‌آید به این ترتیب که نخستین نیاز ما، یافتن ربط و نسبت بین علم جدید و علوم قدمایی(به تعبیر آقای دکتر طباطبایی) است ولی این مؤسسان از جمله محمدعلی فروغی در سیر حکمت در اروپا، صرفاً به دنبال آن هستند تا سیر فلسفه در غرب را به نحوی موجه و ادبی کنند و کمتر با فلسفه و علم اروپایی نسبت دارند. مثلا نگاه کنید به قول محمدعلی فروغی در «سیر حکمت در اروپا» که مدعی است فلسفه هم مانند علم ترقی دارد و علم به مثابه «مصالح بنا» و «فلسفه به مثابه نقشه بنا» است و چون بنا به اتمام رسد، علم و فلسفه یکی می‌شوند. یا بنگرید به گفتار دکتر عیسی صدیق اعلم در «تاریخ فرهنگ ایران و اروپا» که تشتت در فهم «اومانیسم» از آن پیداست و خود ایشان هم به این مطلب مقر است و هنوز برای ایشان مشخص نیست که اومانیسم، «فرهنگ‌پژوهی» است یا «اصالت بشر». به این ترتیب عجیب نیست که ابنیه و عمارت را از روی عمارت اونیورسیته فرانسوی (و بعد آمریکایی) و با طرح معمار و مهندس فرانسوی بسازند ولی نتوانند نظام علمی و دانشگاهی پدید آورند. اصلا بنا نداشته‌اند حوزه‌های علم را نظم و ترتیبی بدهند بلکه مسأله «بنا» و ظواهر بوده است. اما درباره دانشگاه و نظام آکادمیک هم باید نکته‌ای را متذکر شد. نظم آکادمیک وقتی پیدا می‌شود که نظمی در تشخیص «ضرورت‌ها و نیازها» و «امکان‌ها» باشد. یعنی اگر خودآگاهی و آگاهی نباشد، نظم آکادمیک نیست و اگر منظور از نظم، جدول‌بندی و مدیریت فضای آموزشی است، این صوری و فی حد ذاته، بلافایده است. ختم کلام در این باب این است که وقتی این مؤسسان، خود از آگاهی و خودآگاهی تاریخی عاری بوده‌اند، چه ضرورتی را تشخیص داده‌اند و بر اساس کدام تشخیص، عمارت و ابنیه ساخته‌اند؟ مشخص است ضرورت عقب نماندن در عمارات و ابنیه را تشخیص داده‌اند و نه ضرورت علم را. این ضرورت هم مثل سایر ضرورت‌های آن زمان، مثل ضرورت کلاه پهلوی و کشف حجاب و راه‌آهنی که هیچ ۲ شهری را به هم متصل نکرد، ضرورتی «قلابی» بود و ناظر به حل هیچ مسأله و مشکلی از مشکلات کشور نبود.

آل‌احمد تقلیدی بودن و غرب‌زده بودن را از دانشگاه تهران درمی‌یافته، مطلبی که آقای دکتر طباطبایی هم بعد از سال‌ها از درگذشت آل‌احمد نمی‌تواند رد و طرد کند و با تخفیف و تحقیر آل‌احمد، سعی در نادیده گرفتن یا مصادره آن دارد

اما آقای طباطبایی از این مسائل بی‌اطلاع نبوده‌اند. ایشان پیش‌تر در نشست «تأملی در باب ایران» گفته بودند: «۷۰، ۸۰ تا ۱۱۰ سال پیش در جایی تصمیم گرفتند کاری انجام دهند و به همین دلیل نهاد دانشگاه در ایران بنا شد. نخستین تلاش‌ها نیز در حوزه طب صورت گرفت و علوم سیاسی و حقوق».

و نیز افزوده بودند: «بیش از ۵۰ سال از ورود و خروج من از این دانشکده [حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران] می‌گذرد. این دانشکده با تقلید زاده شده و با تقلید مرده است. دیگر نمی‌تواند چیزی تولید کند؛ از زمانی که مقلدانه دانشکده را باز کردیم و چند استاد خارجی آوردیم. ما هنوز متوجه نمی‌شدیم چه گسست علمی صورت گرفته که دیگر حوزه علمیه نمی‌تواند جواب ما را بدهد و سوال مورد نظر ما را بپرسد و طرح بحث کند. دانشگاه‌ها نیز همین مشکل را داشتند. درباره دانشکده باید بگویم آنچه من از ابتدای ورود به این دانشکده متوجه شدم، این بود که این دانشکده کاملا در هواست. ساختمانش بنیاد درستی دارد اما علمش بنیاد درستی ندارد. [...] بعدها متوجه شدم در بهترین حالت، از رشته علوم سیاسی، یا کارمند وزارت خارجه درمی‌آید یا کارمندانی برای سایر اداره‌ها. تا جایی که می‌دانم هیچ عالم علم سیاستی از آنجا بیرون نیامده است». اینها اقوالی از آقای دکتر طباطبایی بود، ایراد شده در دی‌ماه ۹۵. مؤید بحث از تقلیدی و قلابی بودن تأسیس دانشگاه تهران هم هست. حتی به کنایه «استحکام عمارت» را هم پیش کشیده‌اند. پس «ضرورت» تأسیس دانشگاه تهران کجاست و چه کسی آن را تشخیص داده؟ و چرا حرف آل‌احمد غلط و بی‌ربط است؟ گویا آقای دکتر طباطبایی دقت در کلام ندارند.

■ سوژه و ابژه: آیا با جعل «موضوع» برای دانشگاه، دانشگاه ملی می‌شود؟

در زبان فلسفی عربی اصطلاح «موضوع» دارای ۳ معنی است:

الف: «موضوع قضیه» در مقابل «محمول قضیه»

ب: «موضوع علم» در برابر «مسائل علم»

پ: «موضوع ادراک» در مقابل «مورد و متعلق ادراک»، یعنی آنچه ادراک به آن ورود می‌کند و بدان تعلق می‌گیرد.

موضوع را در علم اصول هم به کار می‌برند که عبارت است از موضوعات احکام در برابر متعلقات احکام.

این موضوع را کم و بیش Subject گفته‌اند و مورد و متعلق را هم Object. سیر تاریخی این دو کلمه می‌تواند نشان دهد آقای دکتر طباطبایی چه اشتباهی در باب «دانشگاه‌های ملی آن طرف آب» و «دانشگاه ما که موضوعش ایران نیست» کرده‌اند. با ورود فلسفه از عالم اسلام به عالم مسیحی، «موضوع» و «مورد یا متعلق» در همین معانی سه‌گانه به عالم لاتینی زبان رفت و برابر subjectum و objectum مستعمل شد. مثلاً وقتی «اسکوتوس» از «ابن‌سینا» نقل می‌کند «وجود اولین Objectum عقل است و اگر چنین نباشد باید «به توسیط شیء آخر» تعریف شود و این محال است»؛ از ابژه، معنای «مورد و متعلق عقل» یا «معقول» را مراد کرده که مقابل سوژه است در معنای «پ» یعنی در معنای «موضوع ادراک» یا «عاقل».

همینطور است ابژه در معنای «مسائل علم» برابر سوژه در معنای «موضوع علم». اما این موضوع علم به واسطه غلبه عقیده «آگوست کنت» و اتباع وی، از کتب درسی اروپایی محذوف و به جای آن صرفا به توضیح مسائل علم در ابتدای کتاب‌هایی چنین اکتفا شد. چرا؟ چنانکه مشهور است، آگوست کنت در قانون حالات سه‌گانه مدعی بود که سیر عمومی فکر انسانی در طول تاریخ و همچنین از دوره طفولیت تا دوره رشد کامل عقلی تابع ۳ مرحله اساسی است که عبارتند از مرحله و حالت «ربانی»، «مابعدالطبیعه یا انتزاعی» و حالت «تحصلی یا علمی». از نظر کنت، موضوعات یا Subjectهای علوم مربوط به حالت مابعدالطبیعه است و در این مرحله بشر می‌خواهد پدیدارهای مشهود(Phénoménes) را به واسطه موجوداتی که انتزاعاً در حکم موجودات واقعی معتبر گرفته شده‌اند، تبیین کند. کنت کمال را در مرحله علمی و تحصلی می‌داند و بر آن است که این کوشش بی‌حاصل است و باید به جای آن، به وضع روابط و مناسبات همت گمارد. به این ترتیب در کتاب‌هایی که پیرو نظر کنت و پوزیتیویسم بودند، بحث از موضوع علم یا Subject حذف شد و بحث از مسائل و Objectها در ابتدای آن کتاب‌ها مطرح بود و فقط از مسائل علوم یعنی پدیدارها گفت‌وگو می‌شد. پس آنچه در ابتدای کتاب‌ها به نام «ابژه» خوانده شده همان مسائل یعنی «مورد و متعلق علم» است نه موضوع آن. ترجمه غلط Object به «موضوع» ظاهراً از اینجا ناشی شده است که مترجمان چنین پنداشته‌اند که مراد از «Object علم» موضوع آن است، چرا که در کُتب قدیم دیده بودند که مطالب با بیان اجمالی موضوع علم افتتاح می‌شده است. آقای طباطبایی هم گرفتار همین خلط و اشتباه شده‌اند و پنداشته‌اند دو جور موضوع با دو جور سابقه در زبان‌های اروپایی هست که یکی مقابل Subject است و دیگری برابر Object و گفته‌اند ما این دومی را نداریم: «برای این واژه «موضوع» ۲ کلمه در زبان‌های اروپایی وجود دارد؛ یکی Subject است. مثلا می‌گویند «راجع به چه صحبت می‌کنیم؟» یا «راجع به چه صحبت می‌کردیم که به اینجا رسیدیم؟» آنجا کلمه موضوع را با واژه Subject بیان می‌کنند اما یک موضوع دیگر هم هست، شبیه آنچه علما از قدیم می‌گفتند که تمایز علوم به موضوعات آنهاست. این موضوع، Object است. اینجا کلمه «موضوع» فارسی که در واقع از عربی آمده است، ترجمه هر دو واژه Subject و Object می‌تواند باشد. دانشگاه ما «موضوع» دارد یعنی Subject یعنی یک چیزهایی را -رطب و یابس- به هم می‌بافد و تحویل می‌دهد و یک مدرک هم به فارغ‌التحصیلان می‌دهد اما دانشگاه در کشورهای اروپایی، موضوع به معنای Object دارد». پس در یک کلام فرمایش آقای دکتر طباطبایی در باب موضوع و مسائل علم صحیح نیست و ایشان با این میزان از علم و اطلاع، عجیب است که داعیه «علم» و «دانشگاه» را دارند. به عبارت دیگر ایشان خود به همان مشکلی دچارند که داعیه حل آن را هم دارند، یعنی نه قدیم را می‌دانند و نه جدید را. اما آیا دانشگاه‌های اروپایی، ملت و کشورشان را در زمره موضوع یا مسائل علم قرار داده‌اند؟ آنچه از کتاب‌های علوم انسانی که در ایران ترجمه و متداول شده برمی‌آید، این است که مسائل یک کشور در زمره مسائل علم نیست. علم ادعای نحوی کلیت و شمول دارد. مسائل کشور هم در ذیل این کلیت مورد نظر واقع می‌شوند. پس به صرف جعل موضوع واحد(مثلا ایران)، نمی‌توان علوم را و دانشگاه را ملی کرد. تا علم به نحو کلی، قوام نداشته باشد و وضع ما به نحو کلی در برابر علم جدید مشخص نباشد، اینکه آیا «ایران» در زمره مسائل یا موضوعات علوم رایج در دانشگاه هست یا نیست، مشکلی را حل نمی‌کند. به علاوه در هر کدام از این علوم، موضوع از حیثی مورد بررسی قرار می‌گیرد و این مطلب البته نزد قدمای ما هم سابقه دارد و از همینجاست که گفته‌اند «لو لا الحیثیات لبطل الحکمه و العلوم». علوم به اعتبار موضوع‌شان تقسیم می‌شوند و نمی‌شود علوم مختلف داشت ولی موضوع همه‌شان واحد باشد. این اختلاف در حیثیات همان اختلاف در موضوعات است. البته ممکن است علوم از حیث موضوع، واحد ولی از حیث روش، مختلف باشند اما این اختلاف در روش هم به اختلاف در حیثیات و اختلاف در موضوع علم بازمی‌گردد. فی‌المثل روش‌های کمی وقتی مورد استفاده قرار می‌گیرند که عوارض ذات موضوع، یعنی مسائل علم، به حیث کمی مطمح نظر قرار گیرند. پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت اولاً بحث در «دانشگاهی که موضوعش یا مسائلش ملت باشد» بلاوجه است و تا علم قوام نداشته باشد و موضوع و مسائل و تاریخ علم برای ما روشن نشده باشد، این علم نخواهد توانست مشکلی از مشکلات ما را حل کند؛ چه در ایران چه در هر جای دیگر. اگر علم قوام داشته باشد شاید بتوانیم مسائل کشور را هم حل کنیم ولی مطلب مهم‌تر آن است که آیا از ذات علم و تاریخمندی علوم چیزی می‌دانیم یا نه. اگر مانند آقای طباطبایی ببینیم و خیال کنیم که تاریخمندی علوم یعنی «منقضی شدن علم قدمایی» و «لزوم جایگزینی علم جدید»، مسلماً راهی به دهی نخواهیم برد ولو ایران را در صدر موضوعات و مسائل نشانده باشیم و روزاشام شعار «ایران! ایران!» سر داده باشیم.

نیز تا وقتی نسبت علم جدید با تاریخ ما روشن نشده باشد، هرچه در باب دانشگاه ایرانی بد بگویند، به جایی برنمی‌خورد؛ ولو کسانی بگویند که دانشگاه ندیده و دانشگاه نرفته باشند. سید آل‌احمد هم مدعی نبود همه‌چیز را می‌فهمد بلکه چنانکه در ابتدای «غربزدگی» آورده، صرفا خودش را چونان حیوان خانه می‌دانسته که زلزله را زودتر از صاحب‌خانه می‌فهمد. آقای دکتر داوری‌اردکانی هم درباره آل‌احمد نوشته بودند او به اجمال مطالبی را می‌فهمیده ولی نمی‌توانسته به مبانی و مبادی رجوع کند و قوت حکمی و فلسفی نداشته ولی اصل حرف آل‌احمد هم بیراه نیست. در باب دانشگاه هم حرف او خالی از وجه نیست. او تقلیدی بودن و غرب‌زده بودن را از دانشگاه تهران درمی‌یافته، مطلبی که آقای دکتر طباطبایی هم بعد از سال‌ها از درگذشت آل‌احمد نمی‌تواند رد و طرد کند و با تخفیف و تحقیر آل‌احمد، سعی در نادیده گرفتن یا مصادره آن دارد.